

# بسم الله الرحمن الرحيم

## اجتهاد و تقلید

### تقریرات فارسی درس خارج فقه بحث اجتهاد و تقلید

استاد مسلم داوری دامت بر کاته

#### بخش اول

اجتهاد و تقلید ۲۹ مهرماه ۱۳۸۷

مقام اول: بحث جهت بود

اجتهاد لغتاً أخذ شده از جَهَد ، به معنای مشقت یا جُهد به معنای طاقت به معنای بذل وُسع و مجہود بر تحصیل بر یک امری، غایت طاقتی که دارد ، بذل کند برای تحصیل یک امری ، مجاهد از این باب است ، مجاهد چون مجاهد مشقت دارد و تمام سعی خود را در تحصیل مقصودمی کند لذا یکی از افراد مجاهد، مجتهد است که جهاد می کند، چه اجتهاد به معنای مشقت باشد یا بذل الوسع فی تحصیل المقصود،

در لسان العرب آمده: الاجتهاد المستق من الجُهد أو الجَهَد و هما لغتان. معنی الوُسع و بعد گفته قيل الجَهَد. معنی المشقة و الجُهد. معنی الطّاقة و ابن اثير گفته قد تكرر لفظُ الجَهَد و الجُهد في الحديث و هو بالفتح المشقة و قيل المبالغة و العناية وبالضم الجُهد الوسع و الطّاقة و قيل هما لغتان في الوسع و الطّاقة بعضی گفته اند معنایشان یکی است در وسع و طاقة علي کل اجتهاد از یکی از اینها گرفته است، جَهَد یا جُهد به معنای مشقت یا طاقت و بذل جُهد در تحصیل امر

حالا می خواهیم بگوییم ظاهرش این است که متلازم هستند از جُهد گرفته شده و بذل وسعت است لازمه آن مشقت است چون جُهد را در امری استعمال می کنند که تحصیل آن آسان نیست مشقت دارد، امر آسان را جهد و جهاد نمی کنید، بخلاف اینکه امر ، امر مشکلی باشد، که می گویند بذل جُهد کرد تمام همت را بخرج داد یا امر را تحصیل کرد، ظاهر این است جُهد هم معنای مشقت را دارد، این معنای لغوی اجتهاد

اما معنی اصطلاحی اجتهاد: تعاریف زیادی از اجتهاد شده مهم از تعاریف سه تا است.

اولین تعریف از علامه و از عame (از جمله حاجی) نقل شده است: استفراغ الوسع في طلب الظن بالشيء من الأحكام الشرعية بحيث ينتفع لؤم عنه به سبب التخصيص این طلب ظن را بعضی این گونه گفته اند: استفراغ الوسع في تحصیل الظن بالحكم الشرعي فرقی نمی کند (طلب الظن و تحصیل الظن) هر دو یکی است.

تعریف دوم از جماعی از اصولیین من جمله شیخ همایی نقل شده، ملکه یقدر بـها علی استنباط الحكم الشرعی الفرعی من الاصل فعلاً أو قوة قریبه

تعریف اول لغات آن واضح است، تعریف دوم مراد از کلمه اصل در تعریف دوم گفته اند ، اصل حجج شرعی است مثل کتاب ، سنت، اصول مراد از کلمه فعلًا یعنی الآن استخراج فعلی کرده باشد یا قوّة یعنی بالقوّة ، قریبة این تعبیر به قریبه برای خارج کردن عامی است که ملکه استنباط دارد ولی قریب نیست، همه قوه استنباط را دارند ولی قریب نیست، علی کلّ یک تعریف معروف از عame شده است و تعریف دوم از خاصه لکن بر هر دو تعریف اشکال شده است.

تعریف اول جامع و مانع یا منعکس و مطرّد نیست.

تعریف اول استفراغ الوسع از برای تحصیل ظن به شیء من الأحكام ، این جامع افراد نیست. چون استفراغ وسع کند برای طلب علم از بعض افراد را شامل نمی شود ، با اینکه داخل است. داخل می شود در این تعریف تحصیل ظنی که ظن غیر معتبر باشد با اینکه ظن غیر معتبر را قبول نداریم.

بنابراین تعریف اول جامع و مانع نیست.

اما تعریف دوم: این هم مطرّد نیست چون فقط اقتدار بر استنباط اجتهاد نیست بایستی که استخراج کرده باشد، فقط مجرد اقتدار و قدرت بر استنباط احکام شرعیه مجتهد نیست، باید استنباط خارجاً کرده باشد،

ممکن است کسی بگوید اقتدار ملازم با استخراج است.

اینها با هم متلازم اند و از هم منفک نمی‌شوند، اگر تعریف به اقتدار کردیم لازمه آن استخراج است، اگر استخراج کرده لازمه آن اقتدار هم هست، ملکات نفسانی این گونه هستند، اگر ملکه را داشته باشد به ملکه عمل هم می‌کند، این اشکال را بعضی کرده‌اند.

محقق اصفهانی جواب داده است: ملکات نفسانی متفاوت هستند.

بعضی با عمل پیدا می‌شوند تا ممارست نباشد پیدا نمی‌شوند.

بعضی قبل عمل پیدا شده بواسطه عمل اینها محکم و متقن می‌شوند مثلاً ملکه شجاعت و سخاوت از عمل پیدا می‌شوند، شجاعت بواسطه حرب با شجاعان و رفتن به جاهای مخوف، بعد از عمل شجاعت یافته می‌شود، در این حور صفات بعد از فعل پیدا می‌شوند لکن بعضی صفات قبل عمل یافته می‌شوند، مثل اجتهاد از علم به قوانین و اصول و کلیات و کبیریات ملکه یافته بعد عمل و بکار انداختن ملکه، باعث متقن شدن آن می‌شود، نه این که ملکه اجتهاد به عمل باشد، در مثل اول متلازم هستند، و فعل و ملکه متلازم اند.

بنخلاف قسم دوم که قسم دوم متلازم نیستند قوه استنباط دارد ولی استنباط نکند، لازم نیست حتماً استخراج کرده باشد، پس بنابراین تعریف اجتهاد به ملکه صحیح نیست، چون اجتهاد به استخراج احکام شرعیه می‌گویند، صرف ملکه را مجتهد نمی‌گویند، پس دو تعریف قابل اشکال است.

تعریف ثالثی در کفايه و بعضی محققین کرده اند و ظاهراً بی اشکال است این تعریف، تحصیل الحجه بالوظيفة الفعلية) تحصیل الحجه فعلیت را می‌رساند، اقتدار فقط نیست، بایست ملکه هم داشته باشد، در خارج تحصیل کرده باشد هم بفعلیت رسیده باشد حجت شامل ادله و حجج

شرعی می شود، کتاب ، سنت ، ملازمات عقلیه و اصول شرعیه و عقلیه، وظیفه شرعیه یعنی وظیفه فعلیه چه احکام واقعی چه ظاهري همه را شامل می شود.

وظیفه فعلی گفتن بہتر از وظیفه شرعی است، چون شامل ملازمات عقلیه و اصول عقلیه هم می شود.

گفته اند این تعریف بکترین تعریف و خالی از اشکال است، تعریف قبلی که قدرت بر ملکه استنباط داشت ، علاوه بر اشکالات ذکر شده یک اشکالات دیگری هم داشت، چون خود قوه و قدرت در مقابل واجب تخيیری واقع نمی شود، ما آمن از عقاب را می خواهیم که یا به اجتهاد است که تحصیل حکم شرعی کنیم یا به احتیاط یا به تقلید ، علی نحو تخيیر چرا اجتهاد را به قوه نمی گیریم؟ وجه آن این است که عدل واجب تخيیری نمی شود، استنباط یکی از واجبات تخيیری است، استنباط حکم شرعی ، عدل می شود، قوه بر استخراج ، جزء واجب تخيیری نیست، آنچه آمن از عقاب است یکی از سه تا است، یا استخراج واجتهاد حکم شرعی، یا عمل به احتیاط یا تقلید

پس قسم اول استخراج در آن شرط است مجرد قوه نیست، عدل بر آن دو تا ( احتیاط و تقلید) است و اجتهاد و استخراج عمل خارجی است نه مجرد قدرت و ملکه بنابراین ملکه صحیح نیست که اجتهاد بر آن تعریف شود این تعریف سوم ممکن است یک اشکال بر آن وارد باشد و آن اینکه تحصیل الحجه بالوظیفه الفعلیه ، اگر مراد از حجت ادله باشد کتاب و سنت اصول شرعی و عقلی ، یک چیز خارج است و آن این که اگر کسی قائل به انسداد شد، دیگر این حجت ندارد، اگر مراد آن چهار چیز باشد، اما اگر مراد از حجت، مطلق تأمین و امن باشد، بله شاملش می شود، چه ظن را حجت از باب کشف یا از باب حکومت بدانیم داخل می شود.

ولی حجت را اگر ادله کتاب و سنت و اصول شرعیه و عقلیه بدانیم باز خارج می شود. صاحب کفایه خواسته با این تعریف سوم جمع کند بین قول عامه و بین قول اخباریین و اصولیین .

چون عامله می گویند مطلق الظن حجت است ، استفراغ الوسع في تحصيل الظن ، اخبارین منکر شدند که تحصیل ظن درست نیست، چون مراجعه باید به ادلہ شرعیه کنیم و از نصوص استخراج احکام شود نه هر ظنی

در این وسط ، اصولیین گفته اند ، استنباط الاحکام عن الحجج الشرعیه نه هر ظنی، ظاهر این تعریف صاحب کفایه خواسته با تعریف سوم جمع بین اقوال کند ، که عامله باید قائل به این قول شوند چون حجج شرعی است و اخبارین هم باید قبول کنند که استنباط احکام عن الحجج شرعی صحیح است، و قابل انکار نیست چون حجج شرعی هستند، اخبارین می گویند عن الكتاب و سنت استنباط می کنیم، خوب استنباط از کتاب و سنت و حجج شرعی به سنت بر می گردد و اجماع و عقل هم که ما استفاده می کنیم هم به کتاب و سنت بر می گردد چون عقل در ملازمان حکم میکند نه اینکه مطلقاً عقل حکم می کند ، صغرا را عقل از کتاب و سنت می گیرد. پس تمام به کتاب و سنت می گردد.

استخراج از کتاب هست از حجج شرعی است و اخباری ها باید قبول کنند.  
اخباری باید قبول کند از اخباری می پرسیم ، استنباط می کنید قطعاً است یا ظناً؟  
اخباری ها اگر بگویند بطور قطع از کتاب و سنت استنباط می کنند این نادر و کم است. برگشت استنباط آنها به ظن است یعنی ظواهر ادلہ و کتاب و سنت ، که همین حجج شرعی هستند.  
پس مجبورند اخبارین هم قبول کنند ، این قول را .و این تعریف را بپذیرند تحصیل الحجه علی الوظیفه الفعلیه ، و این اجتهاد را بایسیتی اعتراف به آن کرد از طرف اخباری و عامله و اصولیین لکن بعضی خواسته اند بگویند تسامح در این تعریف است و آن اینکه اجتهاد تحصیل حجت بر وظیفه فعلی نیست تحصیل حکم است بر وظیفه فعلی ، حجج همان حجیت خبر واحد ، همان کبریات هستند، اصول عملیه و شرعیه این ها حجت هستند، تحصیل الحجه علی الوظیفه الفعلیه ، توعی تسامح است. بکثر است بگوییم تحصیل الوظیفه الفعلیه یا تحصیل الحکم بالحجج الشرعیه ، تحصیل وظیفه فعلی ، احکام و حکم است ، مطابق اصول و ظواهر، وظیفه فعلی شامل همه این ها می شود، چه موارد حکم ظاهري یا واقعي بواسطه حجج شرعیه ، نه تحصیل الحجه بالوظیفه الفعلیه.

خلاصه:

بکترین تعریف تحصیل الوظيفة الفعلیه بالحججه  
جامع و مانع و خالی از اشکال  
اگر کسی فعلاً تحصیل حکم شرعی نکرده و لکن ملکه استباط را دارد .  
می تواند رجوع به غیر کند؟ آن که مجتهد نیست.  
آیا حکم‌ش نافذ است در حکومت و قضا؟  
و کسی می تواند به او رجوع کند یا نه؟

اجتهاد و تقلید ۵ آبان ۱۳۸۷

بعد از گفتن تعریف اجتهاد و چهار تعریف آن گفتیم أحسن و اولی تعریف چهارم است.  
تعریف چهارم: استفراغ الوسع لتحقیل الوظيفة الفعلیه لحجج الشرعیه  
گفتیم این تعریف تسامحی ندارد و خالی از اشکال است.  
حکم مواردی که از این تعریف خارج می شود، چیست؟

اولین موردی که خارج می‌شود از تعریف کسی است که ملکه و قدرت استنباط دارد و لی تحصیل وظیفه و احکام شرعی را نکرده یعنی به فعلیت نرسیده، خارج می‌شود، چون استفراغ الوسع تحصیل الوظیفه الفعلیه را انجام نداده و تحصیل نکرده و به فعلیت نرسیده است. حکم‌ش چیست؟

از سه جهت بررسی می‌کنیم:

۱- حکم خودش فی نفسه آیا می‌تواند تقلید کند یا تقلید بر او جایز نیست و باید اجتهاد کرده و به نظر خود عمل کند؟

۲- آیا جایز است کسی به او رجوع کرده و از او تقلید کند یا نه؟

۳- آیا در قضا و در احکام حکم‌ش نافذ است یا نه؟ ولایت تصرف دارد یا نه؟ چون اگر به فعلیت رسیده بود نافذ بود و حجت بود. مقدار کمی یا ۳-۲ حکم را تحصیل کرده و ملکه استنباط هم دارد و لی مقدار معتبره احکام را تحصیل نکرده است تا به فعلیت برسد.

جهت اول: که حکم خودش باشد، بررسی ما ثمره عملی برای خودش ندارد، چون بایست به نظر و اجتهاد خودش عمل کند که آیا جایز می‌داند یا خیر، ملکه استنباط هم که دارد، حکم دیگران را نمی‌توان به او تحمیل کرد

ولی فایده بحث از جهت اول این است که از ادله می‌تواند استفاده کند که تقلید جایز است یا نه، ولی تصمیم را باید خودش بگیرد و حکم ما برای او نافذ نیست.

در اولی اختلاف شده، مشهور جایز ندانسته اند رجوع به غیر را؛ بلکه شیخ انصاری نقل اجماع کرده به عدم حواز رجوع به غیر را، لکن به سید مجاهد درمناهل نسبت داده شده که جائز دانسته تقلید را برای این شخص.

قائلین به جواز دو دلیل نقل کرده اند:

دلیل اول: این شخص مدام که استنباط و استخراج نکرده بر حکم جاهل است و عالم و فقیه به او نمی‌گویند، چون استنباط حکم نکرده و وقتی جاهل شده ادله جواز و وجوب تخيیری (چون احتیاط هم می‌تواند بکند) رجوع جاهل به عالم شاملش می‌شود، چون هنوز جاهل است و لو

قدرت و ملکه استنباط دارد؛ ولی جاهم به احکام است؛ لذا اطلاعات ادله جواز رجوع شاملش می‌شود. لذا تقلید برای او جائز است.

دلیل دوم: استصحاب جواز رجوع، قبل از ملکه استنباط یافتن، تقلید بر او حائز بود، الان شک می‌کنیم بعد از یافتن ملکه استنباط، تقلید بر او جائز است یا نه، استصحاب بقاء جواز را می‌کنیم، پس به استصحاب هم می‌توانیم عمل کنیم.

لکن از طرف مانعین و قائلین به عدم جواز از وجه اول جواب داده اند که ادله جواز رجوع جاهم به عالم، ظاهر منصرف از این شخص است، چون انصراف ادله به جاهمی است که ممکن از استنباط و اجتهاد نباشد، در آیات و روایاتی که جواز رجوع جاهم به عالم وارد شده است، جاهمی را شامل می‌شود که غیر ممکن از استنباط باشد، ولی جاهمی که ممکن از استنباط است را ظاهر ادله شاملش نمی‌شود.

مثالاً فاسئلوا اهل الذکر إن كنتم لاتعلمون، لازم است سؤال کنید، ظاهرش شامل ممکن نیست، به کسی که ملکه استنباط دارد نمی‌گوید برو سؤال کن، امر به سؤال به کسی است که قدرت فهم و علم ندارد، اما کسی که قدرت و توانای تحصیل علم دارد را ظاهراً شامل نمی‌شود.

التوبه : ۱۲۲

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلٌّ فِرْقَةً مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

اگر همه بروند تحصیل کنند میسر نیست، موجب عسر و حرج می‌شود، ولی کسی که دارای ملکه استنباط است، برای او عسر و حرج ندارد، پس ظاهر آیات منصرف از دارای ملکه است.

همچنین سیره عقلانیه بر رجوع جاهم به عالم، ظاهرش این است که سیره امضاء شده بر جواز رجوع جاهم به عالم، اگر جاهم ممکن نیست، نه در صورتی که ممکن است از استنباط. مثلاً اگر شخص ممکن رجوع به عالم کند، لکن می‌داند اگر خودش استنباط کند خیلی از فتواهای او را تخطیه می‌کند و اشتباه خواهد دانست، آیا سیره دال بر جواز رجوع به عالم است؟ بله اگر نداند شخص عالم اشتباه فتوا می‌دهد یا نه، ممکن است سیره بر جواز رجوع باشد.

ولی آن ممکن است ولی مثلاً حال این که استنباط کند را ندارد، ولی می‌داند اگر خودش استنباط کند خیلی احکام او را اشتباه می‌داند، ظاهراً سیره در جواز رجوع به غیر نیست.

مثلاً شخصی یک مقداری مطلوب است، و می‌تواند با رجوع به دفتر خود ببیند چقدر مطلوب است، و با اینکه می‌داند اگر اعتماد به غیر کند و به کس دیگری بگوید دفترش را نگاه کند و بگوید چقدر مطلوب است، کثیراً ما اشتباه می‌کند، سیره این نیست که بگوید شخص دیگری نگاه کند به دفترش، و بواسطه اعتماد به غیر به دفتر خود رجوع نکند.

أدله جواز رجوع به غیر منصرف از این شخص ممکن از استنباط است، کتاب، روایات و سیره همه شامل جاهل محض می‌شود.

اگر شک کردیم، که شامل این شخص می‌شود یا نه، مع ذالک باید قائل به عدم شمول شویم، چون حجیت قول دیگران نسبت به این شخص شامل شک شد و شک در حجیت مساوی عدم حجیت است.

جواب از وجه دوم که استصحاب جواز تقلید بود: قبل از پیدا شدن ملکه جایز بوده تقلید و استصحاب بقاء جواز می‌کنیم، جواب داده اند که این در صورتی است که موضوع یکی باشد، از شرائط استصحاب این است که وحدت موضوع را باید احراز کنیم، اول که جاهل محض بود دارای ملکه نبود جایز بود رجوع به غیر کند، آن دارای ملکه است، موضوع دو تا شد، شاملش نمی‌شود، که جواز باقی باشد، وحدت قضیتین مشکوکه و متیقه باید باشد، موضوع باید یکی باشد، و در فرضی که شک کردیم موضوع یکی است یا دو تا بازهم استصحاب جاری نمی‌شود. بنابراین باید قائل شویم تقلید برای این شخص جایز نیست و باسیطی قدرت فکر را بکار اندازد و اجتهاد کند و به فتوای خود عمل کند.

اما جهت دوم: آیا غیر جائز است به این شخص رجوع کند یا نه؟

ظاهر این است که جائز نیست، چون رجوع غیر به این شخص دلیل و حجیت ندارد، و دلیل شامل این شخص نمی‌شود.

برای شخص فقیه عالم به احکام دلیل داریم که تقلید از او جایز است اما نسبت به این شخص دلیل نداریم، چون عالم نیست، ولو ملکه دارد ولی چون استخراج احکام نکرده است حکم جاہل را دارد و عالم به احکام نیست. پس وجهی ندارد رجوع غیر به این شخص.

جهت سوم: اما نسبت به ولایت داشتن آیا حکم او نافذ است یا نه؟ این شخص باید عالم به احکام باشد ولی عالم نیست ، پس حکمش نافذ نیست، و ولایت بر قصرین ندارد ، بله این جا روایتی است که بعضی خواستند استفاده کنند که شخصی که قدرت دارد بعضی مسائل را استنباط کند می توان به او رجوع کرد.

٣٣٠٨٣ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي حَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرِمِ الْجَمَالِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عِإِيَاكُمْ أَنْ يُحاَكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ انْظُرُوهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا - فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنَّمَا قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًّا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ وَ رَوَاهُ الْكُلَينِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ أَبِي حَدِيجَةَ مِثْلُهِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ يَإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلُهِ وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص: ١٤

بعضی خواسته اند با این روایت بگویند اگر مقدار کمی هم استخراج کرده ولو معتبه نباشد ، حکمش نافذ است، شیئاً منْ قَضَائِنَا ، یک چیز از قضایای ما را بلد باشد ، قاضی قرار دادم ، حال بخشی است که آیا این قاضی تحکیم است یا قاضی منصوب است از طرف ائمه؟ محل شاهد شیئاً منْ قَضَائِنَا است ، که یک چیزی از قضایای ما را بداند ، که شامل شخصی که ملکه استنباط دارد هم می شود ، ولو معتبه هم نیست و به فعلیت هم نرسیده، لکن چند مسأله را استنباط کرده ، روایت شاملش می شود.

ولی ظاهراً این حرف صحیح نیست، چون شیء از علم ما است ، از علوم ما، علوم اهل بیت خیلی زیادتر بوده که کسی هم را بداند، اگر هم کسی بداند مقدار کمی می داند، شیئاً منْ قَضَائِنَا در

مقابل کثرت علوم ائمه ، قطره ای از علوم آنها می شود، شیء در مقابل علوم وافره است و این دال بر قلت نیست.

گاهی می گوییم ( چیزی از مال دنیا) معنی اش کمی نیست، در حد نفسه خیلی زیاد است در مقابل اموال دنیا شیء است.

شاهد آن این است که به سند متصل نقل شده که در هنگام احتضار صاحب جواهر کسی ندانی شنید که شیخ یعلم شیئاً من علوم جعفر الصادق عليه السلام.

پس ما به این روایت غی توانیم تمسک کنیم که کسی که یک مقداری و چند مسأله را استنباط کرد، جایز باشد. پس ظاهر این است که اگر عالم به احکام بود و فقیه بود جایز است رجوع و حکم‌ش نافذ است و می تواند تصدی حسابی کند و اما اگر اجتهاد نکرده و فقط قدرت استنباط دارد یا استنباط کرده ولی فقط مقدار کمی و چند تا از احکام را ، غی توان گفت جایز است رجوع به او، یا در جهت سوم غی توان گفت حکم‌ش نافذ است و تصدی برای او جایز است.

### مورد دومی که از موضوع و تعریف ما خارج است:

شخصی است که از ادله اربعه استنباط حکم نکرده باشد، استفراغ الوسع لتحقیل الوظیفة الفعلیه من الحجج الشرعیه.

حجج شرعیه یعنی کتاب سنت اجماع عقل ، اگر از غیر متعارف استنباط کرده باشد مثل جفر و رمل استنباط کرده یا استخاره یاقرעה و علوم غریبه ، آیا می شود به او رجوع کرد یا نه؟ ظاهرش حکم آن مسأله قبل است، رجوع خودش اگر استنباطش و استخراجش موجب علم و اطمینان شود حجت است، چون علم دارد مطابق واقع است و قطع و اطمینان حجت است برای خود انسان از هر جهی که باشد، اما نسبت به رجوع غیر به او مشمول ادله جواز رجوع غیر غی توان گفت ، چون ادله فقیهی دارد که عارف به احکام از روی کتاب و سنت باشد ، لذا نهی شده از استنباط از غیر کتاب و سنت آنچه جایز است رجوع به آن فقیهی است که مستند به کتاب و سنت است، والا غیر از کتاب و سنت نهی شده . مانند قیاس و استحسان پس جایز نیست رجوع به آن ، همچنین دلیلی نداریم قضا و حکم او نافذ باشد.

بنابراین مورد دوم احکامش مثل مورد اول می‌شود.

## اجتهاد و تقلید ششم آبان ۱۳۸۷

مورد سوم که روی آن بحث می‌شود در صورتی است که مجتهد از مصادر غیر معارفه استفاده نمی‌کند و لکن از ادله شرعیه هم استفاده نمی‌کند از یک طریق آخر استفاده می‌کند، مثل قائلین به انسداد که از راه ظن استفاده می‌کنند بنابر حکومت یا بنابر کشف.

بنابراین که عقل مستقل است به حجت ظن و وقتی که مقدمات انسداد جاری راهی ندارد عقل که جز این که بگوید ظن حجت است.

یا من باب تبعیض احتیاط باشد (حکومت) یا از باب کشف چون عقل کشف می‌کند شارع ظن را حجت قرار داده.

در این مورد هم در مورد آن بحث شده است که:

۱- آیا می‌تواند قائل به انسداد، رجوع به غیر کند؟

۲- آیا جایز است تقلید از او یا نه؟

ظاهراً در مورد اول اشکالی نیست که حکم‌ش برای خودش حجت است؛ و جایز نیست رجوع به غیر، و تقلید از غیر کند، مثل دو مورد قبلی که رجوع به غیر جایز نبود.

لکن نسبت به جهت آخر اختلاف شده است.

قول اول: ظاهر محقق صاحب کفایه و سیدنا الاستاد خوئی ره این است که جایز نیست، رجوع به او و نافذ نیست حکمش در قضاe و ولایتش بر قصرین ، البته این جایز ندانستن مرحوم خوئی ره در کتاب اصولش است.

هر چند از صاحب کفایه ره در آخر کلامش احتمال داده است که تفصیل قائل شویم بین قول به حکومت که جایز ندانیم رجوع به غیر را و بین قول به کشف و جایز بدانیم رجوع به غیر را.

قول دوم: جایز است و رجوع به او می شود و رجوع و حکمsh در قضاe هم نافذ است و ولایتش بر قصرین ظاهر می شود. این قول از محقق عراقی و اصفهانی و از مرحوم خوئی ره در فقهه اش (التنقیح)

اما دلیل قول اول که به عدم جواز قائل اند دو دلیل ذکر کرده اند، یک دلیل ختص است به قول به حکومت و یک دلیل مشترک است بین قول به حکومت و قول به کشف، که دو دلیل را صاحب کفایه ذکر کرده است.

وجه اول: این است که شخصی که قائل به انسداد است در واقع به اعتقاد خودش جاهل به حکم است ، و أدله جواز رجوع شامل این شخص نمی شود، چون أدله ای که دلالت بر جواز رجوع جاهل می کند، دلالت بر جواز رجوع به عالم به احکام می کند، و این به اعتراف خودش، جاهل است ، و باب علم و علمی هم منسد است، و هیچ راهی به معرفت احکام ندارد.

پس با جهالت خودش ، أدله جواز تقلید شاملش نمی شود، و معنا ندارد که عامی رجوع به جاهل کند و این به اعتراف خودش جاهل است، بله متغير نیست و وظیفه و عمل خودش، و لکن ما دلیل نداریم که جایز است جاهل به غیر متغير رجوع کند.

أدله ما دلالت می کند که جایز است رجوع جاهل به عالم، بنابراین این شخص عالم نیست و جاهل است و خودش معتبر به جهل اش است پس أدله جواز رجوع شاملش نمی شود، این از وجه قول اول. که بنابر حکومت بود. (قابل به کشف می گوید حکم شارع را کشف کردم، شارع برای من ظن به احکام را حجت قرار داده است.)

وجه دوم: مع غض نظر از وجه اول، وجه قول دوم این است که این شخص که قائل به انسداد است، چه قائل به انسداد بنابر حکومت یا کشف باشد، احکامی را که این بدست می آورد، اگرچه وظیفه فعلی اش را بدست می آورد، ولی احکامی را که بدست می آورد از باب ظن، **حجت برای خودش است، نه برای مکلفین . چرا؟**

چون دلیلی که داریم برای حجت امارات ، از باب ظن خاص است، ظن خاص که مانند خبر واحد ، حجت ظواهر و ... است ، اختصاص به مجتهد و شخص دو شخص ندارد، برای همه مکلفین حجت است، لذا مجتهد نیابت می کند از جاهل ، و جاهل رجوع به عالم می کند، لکن قائل به انسداد ، می گوید حجت مطلق ظن، نه ظن خاص؛ مطلق ظن را می گوید حجت است و مطلق ظن دلیلی بر حجتیش نداریم، مگر برای کسی که مقدمات انسداد بر او تمام باشد، بنابراین نسبت به مجتهد چون مقدمات انسداد تمام بوده است ، حجت ولی برای غیر مجتهد حجت نیست، احکامی را که شخص انسدادی استباط می کند که بر مبنای انسداد است، برای خودش حجت است، چون مقدمات انسداد نسبت به او ثابت شده ولی نسبت به افراد دیگر دلیل عامی بر ثبوت حجت مطلق ظن نداریم، بله می توانیم بگوییم نسبت به حجت مطلق ظن برای غیر هم به دو وجه می تواند حجت باشد؟

۱- مقدمات انسداد نسبت به غیر(عامی) هم تمام باشد، او می تواند و مطلق ظن برای او حجت می شود. و می تواند رجوع کند به این.

۲- اگر دعوای اجماع شود که فرقی بین مجتهد انفتحای و انسدادی نیست ، این هم دلیل می شود بر جواز رجوع شخص به مجتهد انسدادی لکن این دو دلیل هر دو ثابت نیست.

اما مقدمات انسداد نسبت به عامی؛ بخاطر این که عامی بر او مقدمات انسداد تمام نیست، اولین مقدمه انسداد؛ انسداد باب علم و علمی است بر عامی، انسداد نیست ، چون می تواند از انفتحای تقلید کند، از مجتهد دیگری که باب علم را مفتوح می داند، می تواند احکام را بدست

آورد، منسد نیست، می‌تواند از او تقلید کند، در صورتی که مجتهد آخری موجود باشد و آن مجتهد قائل به افتتاح باشد.

**مقدمه دیگر** : بر فرض اینکه مجتهد دیگری نباشد، و منحصر باشد به مجتهد انسدادی این جا باب علم و علمی منسد است، لکن مقدمه دیگر این است که احتیاط موجب عسر و حرج باشد، و نتواند احتیاط کند، این مقدمه هم برای او ثابت نیست، چون می‌تواند به احتیاط عمل کند، الا اینکه ثابت کند احتیاط موجب عسر و حرج است، مرفوع خواهد بود ولی عامی چگونه می‌تواند این را ثابت کند، بله اگر با أدله شرعیه می‌توانست ثابت کند فبها ولی عامی که قدرت این جهت را ندارد؟

بله اگر احتیاط موجب اختلال نظام شود، این یک چیز عقلی است که عامی می‌تواند این را ثابت کند ولی اختلال نظام اتفاق نمی‌افتد، و اگر اتفاق بیفتد موجب عسر و حرج می‌شود، می‌تواند بعضی قائل شود و مقداری را که موجب عسر و حرج است را رها کند.

بالاخره عامی نمی‌تواند مقدمات انسداد در نزدش ثابت شود، پس نمی‌تواند به مجتهد رجوع کند، بر فرض هم مقدمات انسداد نزد او ثابت شود، هر ظنی حجت می‌شود، پس چرا به مجتهد رجوع کند؟ ظن خودش هم حجت است، مگر اینکه بگوییم این شخص ظن به حکم شرعی پیدا نمی‌کند، والا اگر بتواند ظن به حکم شرعی پیدا کند، حجیت ظن در انسداد مختص به مجتهد نیست. بنابراین صاحب کفایه می‌فرماید: دون اثباته خرط القتاد. پس این وجه اول که نمی‌تواند ثابت کند.

وجه دوم که اجماع هست هم ثابت نمی‌شود، چون مسأله حدیثه و مستحدثه است، قلیم نیست که ادعای اجماع بر آن کنیم، مسأله جدید است و اجماع در آن راهی ندارد، بنابراین شخص چه قائل به انسداد بنابر حکومت شود و چه قائل به انسداد بنابر کشف باشد، علی کل تقدیر، دلیلی بر جواز رجوع عامی و جاهم به این شخص انسدادی نداریم؛ و فرقی نیست که انسداد از باب حکومت باشد یا از باب کشف باشد؛

بعد از ذکر این دو وجه توسط صاحب کفایه، ایشان دو اشکال بر کلام خود می‌کند به صورت  
إن قلت ، قلت ، خودشان از اشکالات جواب می‌دهند.

یک اشکال بر مبنای خود صاحب کفایه و یک اشکال هم روی مبنای خودشان و هم روی سائر  
میانی وارد می‌شود؛

اشکال اولی که صاحب کفایه ذکر می‌کند این است که شما که گفتید مجتهد انسدادی، چون  
حکم شرعی را استنباط نمی‌تواند بکند، پس قول و فتوايش حجت ندارد، و رجوع جاهل به عالم  
نیست و خودش معترف است که من به حکم شرعی نمی‌توانم برسم، و باب علم و علمی منسد  
است؛ ولی روی مبنای شما هم:

اگر حجیت امارات از باب جعل مؤذی و حکم ماثل بدانیم؛ این جعل مؤذی حکم شرعی می‌شود،  
و اگر قائل شدیم حجیت امارات از باب طریقت و کشف است، لازمه اش این است که امارات  
کاشف از حکم شرعی است، و مجتهد به حکم شرعی می‌رسد و ممکن است اماره مطابق واقع  
باشد یا ممکن است نباشد، اگرچه اکثراً مصیب به حکم شرعی است.

ولی اگر کسی قائل است حجیت امارات از باب تنجیز و تعذیر است پس بنابراین مجتهد، به احکام  
نمی‌رسد، فقط به تنجیز و تعذیر می‌رسد، نه اینکه واصل به احکام شود، مثل جعل مؤذی و  
کاشفیت نیست، فقط می‌فهمد منجز است یا معذر است، اگر حکمی که استنباط کرده مطابق  
واقع بود منجز است و اگر مطابق واقع نبود معذر است.

مجتهد به حکم واقعی شارع نمی‌رسد، پس حکم آن حکم انسدادی می‌شود، پس حکم آن، حکم  
انسدادی می‌شود، همانطور که انسدادی به حکم شارع نمی‌رسد، این شخص هم به حکم شارع  
نمی‌رسد، فقط به معذریت و منجزیت می‌رسد که حکم شارع نیست، پس باایستی بگوییم، قائل  
به انفتحایی که به منجز و معذر می‌رسد، مثل انسدادی رجوع به او جایز نیست.

اشکال دوم: مختص به مبنای صاحب کفایه و آنها یکی که قائل به این جهت هستند نیست، ما اگر  
قابل شدیم به مبانی دیگر، طریقت، کاشفیت، جعل مؤذی، اینها نسبت به موارد امارات، به  
حکم شرعی می‌رسند، نسبت به اصول شرعیه هم همین طور به حکم شرعی می‌رسند، اما نسبت

به اصول عقلیه (عملیه)، که مواردش احکام شرعی نیست، حکم عقل است، حکم شرع نیست،  
نه از موارد امارات است که بگوییم من باب طریقت یا منجزیت و معذیریت داخل باشد، نه از  
اصول شرعیه است که از ادله شرعیه ثابت می‌شود به حکم شارع؛  
بلکه از مستقلات عقلیه است، عقل حکم می‌کند نه اصول شرعیه، در مثل این موارد، چه می‌  
گویید؟

استنباط حکم شرعی نکرده، پس در اصول عقلیه هم بایستی قائل شوید که جاهم نمی‌تواند رجوع  
کند به مجتهد، اگر چه مجتهد انفتحی هم باشد.

بایستی به عقل خود رجوع کند، دلیلی نداریم رجوع جاهم به عالم باشد، دلیلی نداریم رجوع به  
غیر خود جایز باشد در مستقلات عقلیه، بله نسبت به احکام شرعیه جایز است، پس باید تفصیل  
قابل شوید، نسبت به موارد امارات و اصول شرعیه بگویید رجوع به انفتحی جایز است ولی  
نسبت به اصول عملیه جایز ندانید.  
و ایشان از این اشکالات جواب داده است.

اجتهاد و تقلید دوازدهم آبان ۱۳۸۷

مرور مطالب گذشته:

بحث ما درباره عالم انسدادی بود که آیا می‌شود به او رجوع کرد و تقلید از او کرد یا خیر؟  
گفتیم اقوال مختلف در آن است، بعضی جایز ندانسته اند رجوع به او و تقلید از این شخص را.

گفتیم که صاحب کفایه دو دلیل ذکر کرده و بعد از آن دو اشکال به خودش وارد کرده است و از این دو اشکال جواب داده است.

آن دو اشکالی که کرده، یکی روی مبنای خود صاحب کفایه است و یکی روی مبنای خود و بقیه اصولیین است.

اشکالی که روی مبنای خودش بود این بود که ، اگر شما قائل شوید به اینکه حجیت امارات از باب کاشفیت یا جعل مؤدّی است، افتتاحی هم عالم به احکام شرعیه بود.

اما بر مبنای شما اگر قائل به معذریت و منجزیت و حجیت امارات از باب معذریت و منجزیت هستید ، دیگر او هم عالم به احکام نیست، فقط موارد منجزیت و معذریت را می داند، اما این منجزها و معذرها نه کاشف از حکم است و نه جعل مؤدّی و ... است. اگر مطابق واقع بود منجز و اگر مخالف واقع بود معذر است.

پس علم به احکام ندارد ، پس این از باب رجوع جاهل به جاهل می شود، همان اشکالی که به انسدادی کردید ، طبق این مبنای نسبت به افتتاحی هم وارد می شود.

تقریر دومی از همان مطالب بالا و مرور بر قبل:

مبنای صاحب کفایه که قائل به حجیت امارات بنابر حجیت آنها از باب معذریت و منجزیت هستند، امارات کاشف از واقع نیستند ، از باب جعل حکم مماثل هستند و انها حجیت امارات از باب معذریت و منجزیت است، منجزیت و معذریت دلالت بر هیچ حکمی نمی کند، می گوید اگر این اماره مطالق واقع بود، منجز است و اگر مطابق واقع نبود معذر است.

بنابراین امارات هیچ دلالت بر حکمی نمی کند، موارد طرق و امارات دلالت بر احکام نمی کند، پس افتتاحی عالم به حکم نیست، فقط علم به منجزیت و معذریت دارد. ولی این که حکم هست یا نه را نمی داند.

پس همان اشکالی که به انسدادی کردید که لازم می آید رجوع جاهل به جاهل باشد و نه رجوع جاهل به عالم ، همین اشکال بر مبنای شما که افتتاحی هستید و قائل به حجیت امارات از باب منجزیت و معذریت بر شما هم وارد می شود.

اين اشكال اول که روی مبنيا صاحب کفايه ، اشكال لازم مي آيد ، ولي طبق مبنيا بقیه اصولين اشكالي لازم نمي آيد ، چون مبنيا بقیه ، حجيٰت اماره از باب جعل حكم مماثل است، و جعل حكم مماثل ، احكام شرعیه مي شود، پس بنابراین عالم به احكام است، يا اينکه حجيٰت امارات به معنای کاشفیت و طریقیت است و کاشف از حکم واقع است. پس بنابراین مؤذای امارات همان حکم واقع است چون کاشف است، حکم علم را پیدا مي کند، مثل اينکه انسان عالم به احكام باشد.

طريق علمي به احکام را می داند؛  
تارة از علم به احکام دارد.

تارة از جهت علمي که کاشفیت دارد اين طریق را می داند. به متزله علم به احکام است ، پس عالم به احکام است.

اما بنابر حجيٰت امارات از باب منجزیت و معذریت ، هیچ احکام را نمي داند، فقط مي داند عمل به اين حکم منجز است، اگر مطابق واقع بود و اگر مخالف واقع بود معذر است، حجيٰت امارات از اين باب منجز و معذر است و اين کاري ندارد که احکام را می داند یا نه؟ احکام را اصلاً نمي داند.

پس بنابر انفتحايی که حجيٰت امارات را از باب تنحیز و تعذير مي داند اين اشكال اول لازم مي آيد. ايشان از اين اشكال اول جواب داده است که فرق است بين انسدادي و بين انفتحايی.

انسداد همان طوري که گفتيم ، عالم به احکام نیست، بخلاف انفتحايی، حتی بنابراین قول که ما قائل به تنحیز و تعذير شویم، انفتحايی عالم به احکام است، بخلاف قول بر انسداد که عالم به احکام نیست، و نمي تواند جاهل رجوع به او کند؛

اما بنابر قول به انسداد جایز نیست رجوع به مجتهد انسدادي که قائل به انسداد است.

بنابراین نسبت به مجتهد انسدادي ، بنابر قول به حکومت(اگر انسداداز باب حکومت باشد) که واضح است اصلاً مجتهد انسدادي عالم به حکمي نیست، عالم است از باب حکم عقل؛

ظن که پیدا می‌کند، عقل حکم به حجیت می‌کند؛ نه اینکه حجیت ظن، حکم شارع باشد و از طریق شرعی باشد، بواسطه حکم عقل است، یا عقل حکم می‌کند که ظن حجت است، یا عمل به وظیفه، تبعیض در احتیاط است، (احتیاط کلّاً که نمی‌تواند بکند) به مقداری که ظن پیدا می‌کند، عمل کند، تبعیض در احتیاط می‌شود، اصلاً علم به حکم شرعی ندارد.

همچنین اگر قائل به انسداد از باب **کشف باشیم**؛ بنابر قول به کشف هم، هر چند شخص مجتهد، علم دارد به حکم شرعی، لکن از باب مطلق ظن، مطلق ظن را حجت می‌داند، و می‌گوید شارع مطلق ظن را برای من حجت کرده و حجیت مطلق ظن، غیر حجیت ظن خاص است، گفتم حجیت ظن خاص اختصاص فرد دون فرد ندارد، این حکمی است برای همه مکلفین، همه مکلفین برایشان ظن خاص، حجت شده است، مثل خبر واحد و خبر ثقه، حجیت برای همه مکلفین است، غایت الامر مجتهد می‌آید این اطلاع را پیدا می‌کند و فحص می‌کند و این خبر ثقه را بدست می‌آورد و از آن ظن حاصل می‌شود به خبر ثقه؛ و این ظن حاصل از خبر ثقه به حکم شرعی، هم حجت برای خودش و هم برای مکلفین می‌شود.

چون مجتهد قائم مقام مقلّد است و مقلّد هم می‌تواند به او رجوع کند.

بخلاف شخص انسدادی که مطلق ظن را حجت می‌داند و مطلق ظن را شارع حجت قرار داده است، نه برای همه افراد، آنما حجت قرار داده برای اشخاص خاص، کسی که مقدمات انسداد برای او تمام است، اگر مقدمات انسداد برای فردی فردی تمام باشد، برای او حجت است، نه اینکه برای همه حجت قرار داده شده باشد.

مطلق ظن برای همه حجت نیست، فقط مختص افرادی که مقدمات انسداد درباره آنها تمام باشد، که مقدمات انسداد برای مجتهد تمام است، مقدمات انسداد برای مجتهد ثابت است. زیرا؛ خودش که انسدادی است؛ طریق علم و علمی برایش مسدود است و احتیاط هم نمی‌تواند بکند، و برائت هم کلّاً جاری نمی‌شود و احتیاط تام موجب عسر و حرج است، نوبت عمل به ظن می‌شود. و ظن نسبت به او حجت است و شارع آنرا حجت قرار داده است.

به فرض کشف صحیح باشد معنی اش این است که شارع مطلق ظن را از برای کسی که راه علم و علمی بر او منسد است و احتیاط تمام هم در همه احکام نمی تواند بکند، حجت است، این از مجتهد انسدادی.

اما برای عامی و شخص مقلد وضعیت چگونه است؟

افراد دیگر هم اگر این مقدمات درباره آنها تمام باشد ، حجت است و الا اگر تمام نباشد ، حجت خواهد بود.

مقلد باید ببیند مقدمات انسداد برایش تمام است یا نه؟ گفتم که نمی تواند این را اثبات کند، دو راه دارد، یا اجماع یا خودش مقدمات را برای خودش ثابت کند.

اجماع وجود ندارد زیرا مسئله مستحدمه است و سابقاً نبوده است که اجتماعی باشد.

اثبات مقدمات انسداد هم برای خودش خرط القتاد است.

زیرا اولاً باید ثابت کند که باب علم و علمی منسد است، ولي منسد نیست و می تواند به مجتهد انفتحای رجوع کند، مجتهد انفتحای می گوید من علم به احکام دارم و باب مفتوح است.

علی کل حال، بنابراین این شخص که عامی است باید مقدمات انسداد برای او تمام باشد که بتواند بگوید مطلق ظن را برای خودش حجت می داند، ولي اولاً باب منسد نیست، و بر فرضی هم که هیچ مجتهد انفتحای وجود نداشته باشد، و تنها مجتهد منحصر به انسدادی باشد ، باید ثابت کند،

احتیاط موجب عسر و حرج است، و این مقدمه را که احتیاط موجب عسر و حرج می شود را از کجا ثابت می کند؟ اینکه احتیاط واجب نیست را نمی تواند ثابت کند، این حرج بودن عمل به احتیاط و عدم وجوب آن، خودش یک مسئله اصولی است، عامی چگونه این را برای خودش ثابت کند؟ پس بنابراین نمی تواند ، ثابت کند که من برایم مطلق ظن حجت است.

بر فرض کسی خواست ثابت کند، که مطلق ظن برای من حجت است، ظنی که برای خودش ثابت شود؛

مجتهد که خصوصیتی ندارد ، مطلق ظن حجت است، چه از مجتهد حاصل شود ، چه از خودش ، او

هم یکی از افراد ، این که تقلید از مجتهد کند یا ظن او برای این عامی حجت باشد ، دلیلی بر آن نیست.

این بنابر قول به انسداد بود.

اما بنابر قول به افتتاح:

بنابر قول به افتتاح **اگر ما قائل شدیم به حجیت امارات از باب جعل حکم مماثل ، جعل مؤدّی یا کاشفیت و طریقیت ، معلوم است که عالم بر احکام است و این واضح است.**

و **اگر قائل به دو صورت بالا نشدم و قائل به منجزیت و معذریت شدیم**، این جا فرقش این است که جعل منجزیت و معذریت آیا اختصاص به مجتهد دارد یا برای همه است؟ معلوم است که در این جا **اگر گفتم حجیت امارات از باب جعل منجزیت و معذریت است اختصاص به فردی دون فردی ندارد** ، بلکه برای همه مکلفین است. چه مجتهد و یا عامی، برای مه این حکم ( جعل منجزیت ) است. ای جا مثل انسدادی نیست که مقدمات مختص به مجتهد بود، این حکم عام است ، جعل منجزیت مثل حجیت امارات از باب کاشفیت اختصاص به مجتهد ندارد. برای همه است، حجیت خبر واحد از باب کاشفیت است این اختصاص به مجتهد ندارد برای همه افراد مکلفین حجت است، خبر واحد برای همه حجت است، این جا هم حجیت اختصاص به مجتهد ندارد برای همه مکلفین است، فقط مجتهد موارد امارات و طرق را تشخیص می دهد که این موارد اماره است ، موارد منجزیت را تشخیص می دهد، واستفاده منجزیت می کند، نه اینکه منجزیت اختصاص به مجتهد داشته باشد، پس بنابراین مثل باب طریقیت و کاشفیت ، همانطور که کاشفیت را مجتهد تشخیص می دهد و از آن حکم شرعی استفاده میکند، منجزیت را هم مجتهد تشخیص می دهد ، این مواردی را که مجتهد تشخیص می دهد ، را می تواند به مجتهد رجوع کند.

مواردی که خود مقلد نمی تواند تشخیص دهد ، این اختصاص به مجتهد ندارد ، پس مجتهد به نیابت از مقلد موارد را تشخیص می دهد، مثل مواردی که مجتهد علم به احکام شرعیه داشته و عالم به احکام شرعیه باشد است، همان طوری که با علم به حکم ، موجب رجوع جاهل به عالم می شود، این هم همین حکم را دارد، منجزیت و معذریت اختصاص به مجتهدندارد ، مجتهد نیابتاً از مقلد موارد

را تشخیص می‌دهد، بعد از تشخیص حجت برای همه است، اگر حکم مطابق با واقع بود منجز است و اگر مطابق نبود معذر است، پس بنابر قول به انفتحای، عالم به احکام می‌شود، و با علم موارد منجز و معذر را تشخیص می‌دهد، پس فرق است بین انفتحای و انسدادی.

در قول به انسدادی حتی بنابر کشف هم مقلد حق رجوع را ندارد، چون کشفی که مجتهد کرده، مختص برای خودش است و دلیلی برای حجت آن برای دیگران نداریم.

باخلاف این جا، بنابر قول به انفتحای همین معذریت و منجزیت که برای مجتهد حجت است، برای مقلد حجت است، پس واقعاً عالم بر موارد احکام و منجزیت و معذریت است و جائز است رجوع عامی به مجتهد.

این بود اشکال اول و پاسخ آن از صاحب کفایه (جواب صاحب کفایه از اشکال خودش).

اما اشکال دوم این بود که این اشکال اختصاص به صاحب کفایه نداشت، اشکال دوم این بود که شما حتی بنابر انفتحای بودن بایست قائل شوید که در اصول عقلیه، در اینجا جائز نیست رجوع جاهل به عالم، چون اصول عقلیه مختص به خود مجتهد است، بله در موارد امارات و در موارد طرق و موارد اصول شرعیه، مجتهد عالم بر حکم است و جائز است مقلد رجوع کند ولی نسبت به اصول عقلیه مختص به مجتهد است، و همانطور که در باب انسداد، عامی نمی‌تواند به مجتهد نسبت به ظن بنابر حکومت نمی‌تواند رجوع کند، یا ظن انسدادی بنابر کشف؛  
این جا هم همین طور است، که اشکالش را قبلاً گفتیم.

جواب داده اند از اشکال دوم که دو جنبه دارد، از یک جنبه، بله نمی‌تواند رجوع کند از یک جنبه بایست رجوع کند به این شخص.

جنبه ای که باید رجوع کند؛ در موارد اصول عقلیه در وقتی که حجت شرعی نداشته باشیم، و امارات اصول شرعیه جاری نشود، در مواردی که اماره باشد، جای اصول عقلیه نیست، اگر در مواردی اصول شرعیه باشد، باز جای اصول عقلیه نیست، پس در موارد فقدان امارات و اصول شرعیه، که دلیل شرعی نداریم، آن اصول عقلیه جاری می‌شود، مثل قبح عقاب بلایان و امثال آن، آن موارد را چه کسی تشخیص می‌دهد؟ آیا عامی می‌تواند آن موارد را تشخیص بدهد یا

نه؟ خیر ، تشخیص این موارد که آیا دلیل شرعی داریم یا نه؟ تبع و فحص آن به دست مجتهد است، در موارد تشخیص باید رجوع به مجتهد کند ، چون از عهده عامی بر نمی آید ، نمی تواند و تمکن از تشخیص ندارد که ایا این جا اماره شرعی وجود دارد یا نه؟ این از این جهت که باید مراجعه کند. ولی بعد از ثبوت این که در این مورد، اصل شرعی و اماره ای نیست، و دلیل شرعی نداریم، در این که در این جا برائت شرعی جاری است یا احتیاط باید کرد؟ حکم عقلی است که در حکممش مجتهد و عامی مساوی هستند و باید به عقل خود رجوع کند، چون مسأله عقلی است. همانطور که مجتهد می گوید، عقل می گوید ، قبح عقاب بلایان لازم اس لذا برائت جاری است، یا دفع ضرر محتمل واجب است و آمن از ضرر لازم است و در صورت علم به اشتغال ذمه باید یقین به برائت پیدا کند تا دفع از عقاب باشد لذا احتیاط لازم است.

این ها مسائل عقلی است که فرقی بین مجتهد و عامی نیست. و از این ناحیه باید خودش حکم کند.

در این مقدار از این جهتش باید قائل شویم که در مسائل و موارد اصول عملیه تشخیص موارد اصول عملیه به دست مجتهد است و لکن حکم در آن موارد بدست خود شخص انسان است ، چه مجتهد و چه عامی ، هر کسی بایستی خودش حکم کند.

قول مجتهد بدرد عامی نمی خورد، مثل انسدادی می شود دلیلی بر حجیت آن نداریم ، بنابراین این مقدار را باید قبول کنیم در اصول عقلیه ، یک مقداری ، عامی ، باید رجوع به عقل خود کند، اگر مطابق با مجتهد بود ، فبها همان رأی مجتهد ، لکن اگر موافق نبود و مخالف بود نمی تواند طبق رأی مجتهد عمل کند ، بایست به رأی خود عمل کند.

صاحب کفایه در آخر عبارت خود یک فافهم دارد ، که شاید اشاره به این داشته باشد که این مقدار قبول کردن، ضرر به اصل تقلید نمی زند، فقط در اصول عقلیه در یک ناحیه جزئی و نه در تمام موارد، نمی توانیم بگوییم انفتاحی هم حائز نیست، و نمی توان به او رجوع کرد، مثل انسدادی.

یا شاید اشاره به این داشته باشد که همین مقدار ضرر ندارد و همین مقدار از باب خبرویت و چون اهل خبره است، مجتهد موارد را تشخیص داده و می‌توانیم رجوع به مجتهد کنیم، و ممکن است به مجتهد رجوع کنیم.

پس از این دو اشکال، صاحب کفایه جواب داده و فرموده است بنابراین رجوع جاهل به انسدادی صحیح نیست.

جلسه بعد دلیل قائلین به جواز را مثل محقق عراقی و خوئی ره را که در فقه جایز دانسته اند رجوع به انسدادی را بررسی می‌کنیم.

## اجتهاد و تقلید سیزدهم آبان ۱۳۸۷

ما دلیل قائلین بر این که فتوای انسدادی برای غیر حجت نیست را ذکر کردیم، گفتیم که دو دلیل را صاحب کفایه ذکر کرده و دو اشکال ذکر کرده که از اشکال‌ها هم جواب داده اند.

حالا دلایل قائلین به جواز رجوع به مجتهد انسدادی، گفتیم که محقق عراقی ره، و سید الاستاد، در فقه اش، قائل شدند به جواز رجوع عامی و مقلد به مجتهد انسدادی، این‌ها هم دلیل ذکر کرده اند از برای قول خودشان؛

محقق عراقی ره استدلال کرده، اولاً به نقض به آن مواردی را که صاحب کفایه ذکر کرده و دو اشکالی را که ذکر کرده است رد کرده است عدم جواز رجوع به مجتهد انسدادی را.

و بعد دلیل حلّی را ذکر کرده است که مهم دلیل حلّی است. فرموده اگر ما جواز رجوع را بخواهیم از روایاتی که وارد شده مثل مقبوله عمر بن حنظله و سایر روایات استفاده کنیم، که در این روایات تعبیر به عالم و فقیه و عارف به احکام و این تعبیر آمده است، بله انسدادی عارف به احکام نیست، خصوصاً انسدادی بنابر حکومت، این بر آن منطبق نمی شود، و باید گفت، جائز نیست رجوع جاهل به او، چون عالم و عارف به احکام نیست، ولی اگر دلیل جواز رجوع را، قاعده مرتكزه عقلائیه بدانیم که هر شخص جاهل به وظیفه فعلی خودش، بایستی رجوع به عالم به وظیفه فعلی کند و کسی که حجت ندارد برای وظیفه فعلی خود رجوع کنده به شخصی که حجت دارد بر وظیفه فعلی خود؛

اگر دلیل این قاعده باشد، کسی که حجت ندارد، به کسی که حجت دارد، رجوع کند، اگر دلیل این باشد که شخص مجتهد انسدادی هم حجت دارد بر وظیفه فعلی خود، بنابراین مقلد عامی می تواند به مجتهد انسدادی رجوع کند، بنابراین جائز است رجوع مقلد به مجتهد انسدادی. این بنابر حکومت است که گفتیم علم به احکام ندارد،

اما اگر قائل به کشف شدیم که علم به احکام هم دارد، چون بنابر قول به کشف، دلالت می کند که قائل به کشف معتقد است که ظن مجتهد شرعاً حجت است، وقتی ظن حجت شرعی شد، حکم ظن خاص را پیدا می کند، و همانطور که ظن خاص را گفتیم که ظن به احکام پیدا می کند و حجت است. همچنین ظن به احکامی که شارع حجت کرده باشد همان حکم را دارد، پس علم به احکام دارد نه این که علم به احکام نداشته باشد، بلکه داخل عالم به احکام می شود، و اسم عالم و فقیه بر او صدق می کند، این فرمایش محقق عراقی است.

#### توضیحی بر اصل انسداد:

در این که آیا اصلاً ظن حجت است یا نه؟ بعضی قائل شدند که ظن از باب انسداد حجت است، چون مقدمات انسداد به نظر آنها ثابت است، محقق قمی، قائل به انسدادهستند، یعنی راهی نداریم به احکام شرعیه.

انسداد دو قسم است،

انسداد بنابر حکومت که عقل حکم می کند، که ظن حجت است.  
انسداد بنابر کشف ، کشف می کنم که شارع ظن را حجت قرار داده است، و عقل این کشف را از حکم شارع می کند.

**حکومت را دو قسم کرده اند؛**

عقل حکم می کند هر ظنی حجت است ،  
یا عقل حکم می کند که وظیفه ظنیه یعنی امثال ظنی حجت است؛ چه به متیقّن ، چه به منظونش و  
چه به مشکوکش ، همه را که نمی توانیم امثال کنیم، عسر و حرج می شود، لذا عقل حکم می کند  
، به مقداری که ظن داری عمل کن ، این قسم حکومت را اسمش را می گذارند تبعیض در احتیاط،  
عقل حکم به حجیت ظن نمی کند، در تبعیض در احتیاط به همه محتملات نمی توان عمل کرد، به  
مقداری که مظنون است اگر عمل نکنی خروج از دین می شود، عمل به همه نیز موجب عسر و  
حرج می شود، پس به آنکهی که ظن داری عمل کن، به موارد ظن عمل کن که تبعیض در احتیاط  
می گویند.

**حکومت دو قسم است ،**

حکومت از باب حجیت ظن عند العقل.

یا حکومت من باب تبعیض در احتیاط.

کشف؛ عقل کشف می کند شارع آمده است در این حال ، برای ما ظن را حجت قرار داده است  
ما موارد غیر ظن را نباید عمل کنیم ، عقل کشف می کند که شارع ظن را حجت قرار داده است  
برای ما، بنابراین اگر ما قائل به کشف شدیم؛

معناش این است که شارع ظن را حجت قرار داده و حکمش ، حکم ظن خاص می شود ، همان  
طور که شارع ظن خاص را حجت قرار می دهد و ما بوسیله ظن خاص علم به احکام پیدا می  
کنیم، همان طور این جا هم از راه ظن از طریق کشف ، برای ما صدق می کند که این عالم به  
احکام است، و عارف به احکام و عنوان فقیه بر او صدق می کند، این دلیلی است که مرحوم  
عرacı ذکر کرده است.

اما دلیلی که مرحوم خوئی ره ذکر کرده اند و فرموده اند که در جایی که مجتهد انسدادی می‌آید و حکم می‌کند چه ما قائل به حکومت باشیم و یا قائل به کشف باشیم؟ در مقابل مجتهد انسدادی، یک مجتهد انفتحای اگر باشد؛

یا مجتهد انفتحای اعلم است یا اعلم نیست؟

اگر مجتهد انفتحای که باین به انفتح است اعلم باشد از انسدادی، لاشکال که رجوع به او شود؛ چرا؟ چون ثابت شد، شرط اعلمیتاز ادلہ سیره عقلائیه و غیره و ثابت کردیم با وجود اعلم جایز نیست رجوع به غیر اعلم پس اگر انفتحای اعلم باشد باید رجوع به انفتحای شود حتی اگر شخص انسدادی هم انفتحای می‌بود (البته الان که انسدادی است) باز رجوع به او جایز نبود و رجوع به اعلم لازم بود.

اما اگر مجتهد مقابل انسدادی، اعلم نبود، بلکه خود مجتهد انسدادی اعلم باشد، مثل محقق قمی نسبت به معاصرین خودش، در این صورت ما می‌گوییم در اینجا لابد باید رجوع به اعلم کند، به مجتهد انسدادی اعلم، چون نمی‌تواند با وجود اعلم، رجوع به غیر اعلم کند، طریقش منحصر به مجتهد انسدادی است و مقدمات انسداد نسبت به او هم تمام است. چرا؟

چون راه علم و علمی منسد است و طریقی ندارد، بایست رجوع به اعلم کند، انفتحای اگر اعلم نیست، جایز نیست رجوع به او، پس طریقش منحصر به انسدادی است. راه علم و علمی منسد است، از طرف دیگر به همه احتمالات هم که نمی‌تواند عمل کند لابد از عمل به ظن است،

احتیاط چطور؟ (یکی از مقدمات انسداد این است که عمل به احتیاط موجب عسر و حرج است) اگر توانست با عقل خود بفهمد که احتیاط چون موجب عسر و حرج است جایز نیست، فهو، خودش کشف کرده و مقدمه تمام است، اگر نمی‌تواند بفهمد چون مقلد است و راهی ندارد که بداند آیا احتیاط در همه موارد واجب است یا نیست؟ رجوع به اعلم می‌کند، او می‌گوید احتیاط در این صورت واجب نیست، بخاطر عسر و حرج.

پس بنابراین مقدمات انسداد تمام است و لذا می‌تواند رجوع به مجتهد انسدادی کند، بنابراین او مقلد انسدادی می‌شود، بنابراین اگر که شخص مجتهد انسدادی اعلم باشد وظیفه عامی تقلید از مجتهد انسدادی است، نمی‌توانیم قائل شویم با وجود محقق قمی که اعلم است از معاصرین خودش، بگوییم جایز نیست رجوع به او بکنیم و بگوییم به معاصرین محقق قمی که مرتبه علمی کمتری از او دارند رجوع کند. لذا از آن جهت قول انسدادی حجت است و اشکالی ندارد.

لذا این که جاهل به حکم است، اگرچه مجتهد انسدادی جاهل به حکم است، لکن انفتاحی هم به نظر انسدادی جاهل است.

انفتاحی خودش قائل است به من احکام رسیده و عالم به احکام هستم و لکن این به نظر خودش این گونه است ولی انسدادی او را جاهل می‌داند و بلکه جهل او اشد از جهل انسدادی است، انسدادی خود معترض به نرسیدن احکام است و لکن انفتاحی همین را هم نفهمیده که احکام به او نرسیده و جاهل مرکب است.

پس بنابراین از نظر انسدادی، انفتاحی هم جاهل به احکام است و بلکه جهش اشد و جهل مرکب به احکام است، پس اگر گفتیم تقلید اعلم لازم است، و واجب است تقلید از اعلم کند، در این صورت راهی برای او نیست و نمی‌تواند تقلید از انفتاحی کند.

این هم دلیل دوم بر این که جایز است تقلید از مجتهد انسدادی.

ما گفتیم هر دو دلیل قابل رد است، اما وجه اولی که مرحوم عراقی فرمود، وجه نقضی را گفتیم که صاحب کفایه گفته، **مهم دلیل حلی ایشان است:**

که فرمودند: اگر دلیل ما قاعده ارتکازی عقلایی باشد که قائم شده بر اینکه شخص جاهل بر وظیفه فعلی می‌تواند به عالم به وظیفه فعلی رجوع کند که دارای حجت بر وظیفه فعلی است.

انسدادی حجت بر وظیفه فعلی دارد، و این حجت ندارد و می‌تواند به او رجوع کند.

جواب: این قاعده عقلایی از طرف عقلا که سیره عقلایی است آیا ارتکاز عقلایی است که مضامه شارع است یا نه؟ هر ارتکاز عقا و سیره عقا حجت نیست، مگر با امضای شارع.

مقداری که از سیره عقلائیه ، مضاه است ، همین روایات است که اگر عارف به احکام باشد و فقیه باشد، دلیل بر حواز رجوع به او داریم، و مقلد می تواند رجوع به این شخص بکند، ولی اگر عارف نباشد ، ما دلیل نداریم که از طرف شارع امضاء شده باشد که جایز است رجوع به این شخص کند ، بلکه نهی داریم از بعض ادله ، که رجوع نکنیم.، آنایی که به ظنون حکم می کنند ، ظنونی که از قیاس باشد ، نهی از اتباع غیر علم داریم از ظن روایات نهی کرده است.

بنابراین ما در سیره عقلائیه اگر بخواهیم حجت باشد و بتوانیم عمل کنیم باید مضاه از طرف شارع باشد و این سیره عقلائیه دلیلی بر حجت و امضاء ندارد و بلکه امضاء بر عدم حجت است.

اگر ما قائل به حکومت شدیم ، جاهم است ، فقط حجت بر وظیفه فعلی داریم ، عارف به احکام نیست.

لکن بنابر کشف عالم به احکام و فقیه می توانیم بگوییم هست، ادله حواز تقلید گفته اگر فقیه و عالم به احکام باشد ، تقلید جایز است، ظن بنابر کشف در حکم ظن خاص است، همانطور که ظن خاص انفتحای موجب علم به احکام می شود، جواب این را جلوتر صاحب کفایه داد که این ظن دلیل نیست که حجت بر همه شود، فقط برای کسی که مقدمات انسداد برای او تمام است حجت است، اگر برای مقلد، مقدمات تمام بود ، برای او هم حجت است ، اما مقلد و عامی که دلیل انسداد برای او تمام نیست، نهی تواند بگوید این ظن ولو ظن خاصه هم باشد حجت است.

بنابراین دلیل محقق عراقی را می توانیم جواب دهیم.

اما دلیل مرحوم خوئی ره که فرمودند اگر مجتهد انسدادی اعلم باشد ، در این صورت مقلد رجوع به او کند ، و نهی تواند به انفتحای رجوع کند، وجه اش را ذکر کرده اند که:

اولاً : بحث این است که جایز است رجوع به انسدادی یا نه؟ با قطع نظر از وجود مجتهد دیگر ، اصلاً مجتهد دیگری اگر نبود، مجتهد انسدادی اصلاً جایز است و صلاحیت دارد رجوع به او یا اصلاً جایز نیست، ما اصل حواز و عدم حواز را ثابت می کنیم ، ممکن است مجتهد دیگری اصلاً موجود نباشد، یا دو مجتهد مساوی باشند یا احراز نکنیم اعلمیت یکی از دو مجتهد را ، ما کاری به وجود

مجتهد نداریم ، اول ببینم اصلاً صلاحیت و قابلیت رجوع دارد یا عارف به احکام نیست و جا هل است.

ثانیاً : بر فرض از این جهت گذشتیم ، و گفتیم صلاحیت دارد ، اعلمیت به چیست؟ سه قید دارد، اول: عارف و اعلم باشد . علمش به کبریات اصولی خیلی بیشتر از دیگران باشد، دوم : بر تطبیق این قواعد بر جزئیات و صغیریات باید مهارت داشته باشد و حسن سلیقه داشته باشد در تطبیق به صغیریات.

سوم: استنتاج کرده باشد از تطبیق آیات به صغیریات و معظم احکام شرعیه را، گفتیم که مجتهد کسی است که ملکه استنباط داشته باشد با استنباط فعلی.

پس اگر این سه تا را دارا باشد ، مجتهد اعلم است، اولاً تفوق به علم به کبریات و قواعد کلی، دوم حسن سلیقه و مهارت در تطبیق کبریات بر صغیریات، سوم استنتاج و نتیجه گیری کرده باشد و احکام شرعیه را استخراج کرده باشد، حالا همه احکام را نمی شود استنباط کرد، معظم احکام را باید استنباط کرده باشد تا اعلم به او بگوییم.

حالا می آییم سر انسدادی ، علم به قواعدهای خوب است، شخصی مثل میرزا ی قمی است، تطبیق اش هم خوب است در تطبیق فروعات بر قواعد اصول.

ولی آیا استنتاج هم کرده است؟ نه ، چون استخراج نمی شود، می گویید باب علم و علمی مسدود است، ما نمی توانیم استنباط کنیم، راهش مسدود است و باید به ظن عمل کنیم، بنابراین اعلمیتی که شرط است منطبق بر میرزا ی قمی نمی شود.

این اشکال دوم ، بر فرض که از این اشکال صرف نظر کردیم، می گوییم محقق قمی اعلم است، برای او ثابت شد ظن حجت است، برای خودش حجت است این، برای مقلد که حجت نیست، برای او مقدمات انسداد باید ثابت شده باشد، بر فرض که ثابت شد و رجوع به انسدادی اعلم کرد، باب علم و علمی منسد ، نمی تواند از احکام همه اش را رها کند ، چون خروج از دین می شود. پس ظن حجت است ؟

خوب کدام ظن حجت است؟ ظنی که برای اعلم حاصل شده است یا ظنی که برای خودش حاصل شده است؟

این جا تقليد نمی کند، آن ظنی که عقل خودش حکم می کند، آن حجت است، نمی تواند تقليد کند، نه ظن دیگران برای اين شخص، بنابراین اين اشكالاتي است که در وجه دوم می شود.

### تقريري دومي از همين مطلب اخير:

بر فرضي که مجتهد اعلم است و مقدمات انسداد هم درست شد، و در نتيجه مقدمات انسداد برای مقلد تمام شد، و باب علم و علمي منسد شد و طريق احتياط موجب عسر و حرج می شود، پس ظن حجت می شود، ظن مجتهد حجت نیست، ظن خودش حجت است، لذا نمی تواند تقليد از مجتهد انسدادي کند، ظنی که خودش آنرا بدست می آورد آن برایش حجت است.

### نظر مختار:

مع ذالک ما گفتيم که ظاهرش اين است که جاييز است رجوع به انسدادي ، چرا؟  
چون مجتهد انسدادي هر چند می گويم علم به احکام شرعیه ندارد ، لکن این انسدادي بر حسب اعتراف خودش می گويد من علم ندارم به احکام شرعیه والا فرقی بین مجتهد انسدادي و انفتاحي نیست.

همانطور که انفتاحي استخراج می کند احکام شرعیه را ، به همان نحو، انسدادي هم استخراج احکام شرعی می کند، و به همان ادلہ اي که انفتاحي تمسک می کند و به همان مقوماتي که مجتهد انفتاحي پایه ريزی می کند تمسک می کند، بعينه ، انسدادي به همانها تمسک می کند، نه اين که به غير آنها تمسک کند، مثلاً ظواهر کتاب ، ظواهر سنت، حجيت خبر واحد ، تمام آنها که انفتاحي به آنها تمسک می کند، انسدادي هم به آنها تمسک می کند، پس بین اين دو فرقی نیست، فقط فرق در اين است که انفتاحي برash علم حاصل می شود، و باب علم و علمي برایش منسد نیست، و علم برایش پیدامي شود، انسدادي می گويد علم پیدا نمی کند، و ظن پیدا می کند و انسدادي به خیال خودش جاهل است و طريق علم و علمي مسدود است، و لکن در واقع جاهل نیست، و فرقی نمی

کند ، مثل انفتحی است و در واقع این هم عالم به احکام شرعیه است، همان استدلالهای انفتحی را همین انسدادی هم می کند.

راهی که انفتحی بدست می آورد ، انسدادی هم همان راه را می رود.  
بله در بعض موارد ممکن است اختلاف بین انفتحی و انسدادی باشد، ولی دلیل نمی شود بگوییم که انسدادی جاهم به احکام است، در بعض صغیریات با هم اختلاف می کنند که این اختلاف بین خود انفتحی ها هم است و نمی شود گفت که انفتحی جاهم است و عالم به حکم نیست این اختلاف در بعض مسائل موجب جاهم شدن انسدادی نمی شود.

و چطور مثل محقق قمی را جاهم به احکام بدانیم ، و شاگردان او را که مرتبه علمی پایین تری از او دارند عالم به احکام بدانیم.

یعنی هیچ فرقی بین انفتحی و انسدادی در طرز استباط احکام شرعیه نیست، همان ادله ای که انفتحی به آن استدلال میکند به احکام شرعی ، همان ادله را انسدادی تمسک می کند، با این فرق که انسدادی می گوید برای من علم حاصل نمی شود و برای من ظن حاصل می شود. و انفتحی می گوید برای من علم حاصل می شود،  
پس انسدادی حالا که عارف به احکام می شود داخل ادله مضامه مثل مقبوله عمر حنظله می شود و می توانیم به عارف به احکام رجوع کنیم .  
پس ظاهر این است که تقلید از انسدادی جایز است.

<http://1zekr.com>

Copyright © 1Zekr.Com

تمام حقوق محفوظ است، نقل قام یا بخشی از مطالب حتا با ذکر نام منبع، منوع و محدود است

http://1zekr.com